

دکتر امین پاشا جلالی

دربارهٔ دوبیت از مثنوی معنوی

باغبان هم داند آن را درخزان لیک دید یک به از دید جهان
خود جهان آن یک کس است او ابله است هرستاره برفلک جزو مه است^۱

ب ۲۹۲۵ و ۲۹۲۶

در دفتر اول کتاب شریف مثنوی دوبیت مذکور در بالا از ابیات
با لنسبه مشکل و پیچیده هستند که اغلب شاعران صاحب دقت به دشواری
آن‌ها توجه داشته‌اند.

انقروی در شرح معروف خود پس از بحث مفصل دربارهٔ معنوی
ابیات فوق، در مورد مشکل بودن آن‌ها چنین اظهار نظر نموده است:
«ان شئت فتامل فان هذه الابيات اغمض الابيات والمحل محل
التاملات»^۲.

استاد بدیع الزمان فروزانفر در شرح مثنوی شریف پس از بحث
و بیان دو توجیه مختلف نوشته‌اند: «اعتراف می‌کنم که هیچ یک از این
دو توجیه را نمی‌پسندم»^۳.

۱- از روی چاپ نیکلسون ۲- شرح انقروی، ج ۱ اول، ص ۵۵۲

۳- شرح مثنوی شریف جزء سوم از دفتر اول، ص ۱۲۱۰

آقای دکتر محمد استعلامی پس از توضیح ابیات اضافه کرده اند که: "این نکته را هم ناگفته نگذاریم که مفسران مثنوی در این دو بیت نظریکسان ندارند و بعضی از آنها مفاهیم جمله‌های این دوبیت را به مسائل گوناگون و به احادیث و آیات هم ربط داده‌اند. اما آنچه من نوشتم بیشتر در مسیر کلام مولانا است^۱."

آنچه که اذهان شاعرین محترم را بیشتر مشغول داشته است عبارت "اوابله است" در بیت دوم "۲۹۲۶" بوده است. مفسرین دیگر از قبیل استاد محمد تقی جعفری و دیگران به علت اینکه در نسخ مورد استفاده آنان عبارت مذکور به صورت دیگر، نظیر "اوشه است" و "اومه است" بوده، این دشواری را احساس نکرده‌اند.

برای روشن شدن معنی صحیح این دوبیت، چند بیت مقدم بر آنها که پیوستگی معنوی با این دوبیت دارند آورده می‌شود و سپس استنباط‌ها و اظهار عقاید شاعران و مفسران و نیز آنچه به نظر اینجانب رسیده متعاقباً ذکر می‌گردد.

پس قیامت روز عرض اکبر است	عرض اخوا هدکه با زیب و فرست
هر که چون هندوی بدسودایی است	روز عرضش نوبت رسوایی سست
چون ندر در روی همچون آفتاب	ا وخوا هد جز شبی همچون نقاب
برگ یک گل چون ندر درخارا و	شد بهاران دشمن اسرار او
وانک سرتا پا گل است و سوسن است	پس بهار او را دو چشم روشن است
خاربی معنی خزان خوا هد خزان	تا ز ندی پهلوی خود با گلستان
تا بپوشد حسن آن و ننگ ایمن	تا نبینی رنگ آن و رنگ ایمن
پس خزان او را بهارست و حیات	یک نماید سنگ و یا قوت زکات
باغبان همدا ندر آن را درخزان	لیک دیدیک بهار ز دیدجهان
خود جهان آن یک کس است اوابله است	هر ستاره بر فلک جزومه است

ب ۲۹۱۷ - ۲۹۲۶

۱- شرح مثنوی دکتر استعلامی: ۱- متن و تعلیقات دفتر اول، ص

همچنانکه خوانندگان گرامی توجه دارند هشت بیت اول گویای این حقیقت است که در روز جزا اعمال و رفتار، حسنات و سیئات همه آشکار می‌گردد و در معرض دید همگان قرار می‌گیرد، چون قیامت چنین روزی است پس با لطبع آنها بی‌علاقمند و مشتاق این روز هستند که با دست پراز خوبی‌ها و اعمال بروکارهای شایسته در آن عرصه حاضر می‌شوند و آنانکه آلوده معاصی و بدکاری‌ها هستند و دست‌شان از نیکی‌ها خالی است رغبتی به چنین روز عرض ندارند و از آن گریزان هستند و به این جهان علاقمند و دل‌بستگی دارند، همچنانکه هندوی زشت و بی‌اندام و معیوب از روز عرض غلامان که موجب رسوایی اوست دل خوشی ندارد و خاری که استعداد یک گل در او نیست به بهاری که افشاگر باروری‌ها و بی‌بری‌ها و زیبایی‌ها و زشتی‌هاست علاقه و میلی ندارد، خا ربی معنی خواستار خزان است زیرا در خزان همه گل‌ها و خارها و برومندها و بی‌ثمرها یکسان و برابر جلوه می‌کنند و فرقی بین یا قوت‌پساک و سنگ‌ناپاک و بی‌ارزش نیست.

مطالب مذکور مفهوم کلی هشت بیت با لاست که کاملاً روشن و صریح است. تنها دو بیت نهم و دهم " ۲۹۲۵ و ۲۹۲۶ " است که قابل بحث و امعان نظر است.

در شرح انقروی در توضیح دو بیت مزبور چنین آمده است^۱:

(باغبان هم‌داند و را در خزان لیک دیدیک به ا ز دیدجهان)
 " مردکامل و مربی فاضل که باغبان وجود دیده بان روضه شهود است می‌داند که آن خا ربی معنا و آن فردبی دین از چه مقوله است و چگونه معدن هوا و هوس و منبت خاشاک و خس می‌باشد. اگر به گونه‌ی که به فحوای حدیث شریفان لله عباده یعرفون الناس بالتوهم، از علمای زمان و عرفای جهان کسان بسیار هستند که خا ربی معنسی را از روی

۱- اصل مطالب به ترکی استانبولی است و من آن را به فارسی

فراست و کیاست می دانند و نیک و بد را از هم می شناسند پس انحصار این مطلب بر باغبان طریقت چه چیز را افاده می کند می فرمایند نعم چنین است ولیکن دیدن آن یک کامل از دیدن عرفای جهان بهتر است .

مصراع دوم جواب سؤال مقدر می باشد کما قدرنا . زیرا کلمه استدراک آن را اقتضا می کند و مقدم بر لفظ جهان مضاف مقدر می باشد از قبیل علمای جهان و یا عرفای جهان . فافهم .
" مثنوی "

(خود جهان آن یک کس است او ابله است

هر ستاره بر فلک جزو مه است)
جهان خود آن یک نفر است یعنی از آن باغبان الهی مذکور عبارت است که روح عالم و زبده بنی آدم اوست . آن کامل به نفس خود ابله است یعنی فردی غافل عن الشر و مطبوع علی الخیر و صافی القلب و سلیم الصدر است . مطابق این معنی به آن کامل چنین گفتن جایز است زیرا در اصل لغت برای این معانی به کار برده می شود و حدیث اکثر اهل الجنه ابله منظور این معناست . و به معنی زیرک هم می آید که قول ان خیرا و لادنا الایله و العقول برای این معناست کما ذکر ابن اثیر فی النهایه و الجوهری فی الصحاح . بنا بر این در این محل سؤال مقدری وارد می شود آن سؤال این است : اگر چه اطلاق لفظ ابله مطابق این معنی بدان کامل صحیح می باشد ولیکن " ابله " در لغت به آدم ساده لوح احمق نیز گفته می شود و در بیسن مردم مشهور این معنی است . با این تقدیر نوعا از کراهیت خالی نیست پس معنی دیگری که بهتر از این معنی باشد نیز اقتضا می کند تا این توهم لازم نیاید . معنی دفع کننده این توهم آن است که عبارت " او ابله است " به صورت استفهامی باشد . به تقدیر کلام چنین گفته می شود : دیدار آن باغبان الهی از دیدن همه عرفای جهان بهتر است خود جمله جهان عبارت از آن فردی است که باغبان

الهی است آیا و ابله است؟ بلکه علم علمای جهان و اعرف عرفای زمان است پس مصراع ثانی جواب سوال مقدر می باشد زیرا با یسد گفت که اگر تمام جهان از آن بدرکامل و ما شامل عبارت باشد پس این عرفا و علما و عقلای دیگر چه هستند؟ می فرمایند که هر ستاره بر روی فلک جزوماه است، پس عالم و عارف که مصایح زمین و کواکب فلک دین است مطابق العلماء مصایح الارض و نیز به مقتضای حدیث مثل العلماء فی الارض کمثل النجوم فی السماء اجزا و اصحاب آن بدرانور و قائم مقام پیغمبر علیه السلام هستند: چنانکه حضرت پیغمبر علیه السلام اصحاب کرام را به نجوم تشبیه کرده اند و فرموده اند که اصحابی کما لنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم پس اولیا و عرفای هر دور به مثابه اصحاب و اجزای آن وارث کامل هستند که قائم مقام نبی است. فافهم. معنی مناسب این محل همین است و معنی ابعدها و برد آن است "اوابله است" (متعلق به خاریبی معنی بدانیم^۱) یعنی خاریبی معنی در نفس خود ابله است و سرتا پا مثل گل و سوسن او جزو او حد است چنانکه هر ستاره در روی فلک جزوماه است. الحق باز این معنی بهتر از معانی است که سروری و شمعی^۲ داده اند و آن شئت فتمام..."

استاد بدیع الزمان فروزانفر در ذیل این دوبیت چنین نوشته اند: "باغبان"، مثالی است برای وجود ولی کامل، باغبان انواع درختان را از یکدیگر بازمی شناسد و می داند که کدام یک میوه خوش می دهد و یا برآ و رویا بی ثمر است و معرفت او به احوال درختان متوقف بر رسیدن فصل بهار نیست، ولی حق هم در این جهان

۱- عبارت بین () از خودم افزوده شد زیرا بدون آن جمله ابتر می بود.

۲- متاسفانه دسترسی به معانی که سروری و شمعی کرده اند نبود تا از عقیده آنان نیز اطلاع حاصل شود.

نیکمردان و بدکاران را از هم تمیز می‌دهد و به رسیدن روز قیامت نیازمندیست، به گفته مولانا، زید، از صاحب‌کله متحقق به ایمان شده بود در همین جهان محسوس، بهشت و دوزخ و بهشتیان و دوزخیان را معاینه می‌دید (مثنوی، ج ۱، ب ۳۵۰۷ به بعد) بر طبق روایات اسلامی، حذیفه بن الیمان از یاران پیامبر، منافقان را می‌شناخت و مشرف برفتن و آفات بود. (اسد الغابه، طبع مصر، ج ۱، ص ۳۹۱، علیه الاولیاء طبع مصر، ج ۱، ص ۲۷۰).

ظاهراً عقیده صوفیان درباره اشرف اولیاء بر احوال سعادت و اشقیاء ماثراست از عقیده شیعه نسبت به علم امام، به عقیده انسان، میان دو چشم و برپیشانی هر کسی نوشته اندکها و مومن یا کافر است و امام آن نبشته را می‌خواند، اعمال امت هر روز پنجشنبه یا هر روز بر پیغامبر و امام عرضه می‌شود و آنها مرا تب آنها را در سعادت و شقاوت باز می‌دانند. (فصل الخطاب، طبع ایران، ص ۱۱۲، المبین، طبع ایران، جلد ۱، ص ۲۷۵، سفینه البحار در ذیل: عرف). ولی کامل از نظر صوفیان، جامع تمام حقایق است و آنها به تمام می‌در وجود و مندرج هستند و مقصود از آفرینش جهان اوست و بقیه به طفیل هستی وی می‌زیند مثل آنکه درخت مرکب است از ریشه و تنه و ساقه و شاخها و برگ و شکوفه و میوه و مقصود از پرورش درخت به دست آمدن میوه است و بدین معنی تمام اجزای درخت در وجود میوه مندرج است و برین قیاس، مولانا ولی کامل را غرض آفرینش فرض می‌کند، همه و تمام می‌جهان می‌داند و دیگر افراد انسان و موجودات را جزوا و می‌شمارد چنانکه نور ستارگان در فروغ ماه‌ها پدیداست و بدین اعتبار جزواست.

به گفته ابن عربی، پس از آنکه عارف به سر ربوبیت تحقق یافت چنانکه حق، چشم و گوش و تمام قوای او به شمار رفت، درین حالت، او (اهل الله) است و جمیع جهان اهل و عیال او هستند، به تبع وی، روزی حسی و معنوی می‌خورند. (فتوحات مکیه، ج ۱، ص ۷۲۲-)

۷۲۱) .

ا و ابله است : ظاهراً اشاره با شذبه حدیث : اکثر اهل الجنه ابله ، (بیشتر بهشتیان ابلهان و گولانند) (احادیث مثنوی ، انتشارات دانشگاه طهران ، ص ۱۰۳) .

می توانید این جمله را به صورت استفهام بخوانید چنانکه یوسف ابن احمد مولوی در شرح خود (المنهج القوی) هم بدین گونه تفسیر کرده است ، اعتراف می کنم که هیچ یک ازین دو توجیه را نمی پسندم ^۱ .

این دو بیت در شرح دکتر استعلامی ابیات ۲۹۳۸ و ۲۹۳۹ هستند ایشان در مورد ما نحن فیه چنین نوشته اند :

" در ابیات با لاترمولانا گنجهکاران را به هندوی روسیا و به خار تشبیه کرد و گفت که برای این " خار بی معنی " خزان بهتر از بهار است . در اینجا مرد کامل و مرشد را به باغبان تشبیه می کند : باغبان حتی در خزان هم خار و گل را می شناسد ، اما سالکان باید بدانند که " دیدیک " یعنی نظر مرشد - بهتر از دید همه مردم است به عبارت دیگر اگر همه نظر مردم حق را بپذیرند به راه حق می روند . در بیت ۲۹۳۹ همین معنی را تا کید می کند : اصلاً دنیا همین یک کس است که واصل به حق است و از حق الهام می گیرد ، ضمیر (او) در این بیت به " خار " در ابیات با لاتر بر می گردد . " ا و ابله است " یعنی : آن خار ، آن مرد گمراه ، آن سالک نا آگاه که خود را کسی می شمارد ابله است . ا و ابله بدانند که مریدان و سالکان در برابر پیر ما ننهند ستاره های کوچکی در برابر ما هستند و نور ما آنها را می پوشاند . این نکته را هم نا گفته نگذا ریم که مفسران مثنوی در این دو بیت نظریکسان ندارند ... ^۲ "

۱- شرح مثنوی شریف ، جزء سوم از دفتر اول ، ص ۱۲۱۰

۲- شرح مثنوی دکتر استعلامی -۱- متن و تعلیقات دفتر اول ، ص ۳۷۴

در نقد و بررسی نظریات مطرح شده در شرح انقروی به اشتباهات و نقاط ضعف زیر برمی‌خوریم: اولاً اطلاق لفظ باغبان به یک فرد بخصوص و به یک مردکامل در بیت فوق درست نیست، به عبارت دیگر در مصراع: "باغبان هم داند و رادرخزان" منظور مولوی این است که هر باغبانی درخت بی‌ثمر و خاربی معنی راحتی در هنگام خزان تشخیص می‌دهد و هر مرد خدا و ولی کامل و عارف ربانی نیز قدرت شناخت نیکان و بدان را داراست و در سخن مولوی هیچ انحصاری برای باغبان یا مردکامل بخصوصی نشده است به سخن دیگر "باغبان" اسم نوع است نه اسم خاص. همین تصور ذهنی موجب شده است شارح محترم در معنی مصراع دوم نیز دچار اشتباه شود و برای توجیه نظر خود که عبارت از مقایسه یک عارف کامل با دیگر عرفای زمان و ترجیح او بر دیگر مردان خدا به عقیده وی است مجبور به تقدیر یک مضاف غیر منطقی برای کلمه "جهان" (از قبیل (علمای عرفا) گردد، در صورتیکه منطقی و وقتی "جهان" گفته می‌شود از باب ذکر محل و اراده حال تمام مردم جهان مراد می‌باشد نه طبقه خاصی نظیر علمای عرفای جهان.

ثانیاً در بیت دوم به علت اشتباه در تشخیص مرجع ضمیر "او" در عبارت "او ابله است" که ضمیر را متعلق به باغبان دانسته است و نیز به جهت اشتغال ذهنی به حدیث "اکثر اهل الجنة ابله" دچار اعتساف و کج اندیشی شده و به تاویلات و توضیحات نادلپذیر پرداخته است که حتی مقبول خودوی نیز قرا رن گرفته است. و اطلاق کلمه "ابله" را به ولی کامل با همه کوشش‌هایی که در باره تقریب مفاهیم بعید آن کرده است کریه و ناپسند دانسته و به فکر دفع کراهت افتاده و به توجیه دیگری متوسل شده است و جمله "او ابله است" را به صورت پرسشی مطرح کرده است در صورتی که اساساً چنین گمانی در ابیات مولوی متصور نیست و انتساب ابله‌ی از جانب کسی نشده است تا او با استفهام انکاری آن را باطل گرداند.

اما انتقادی که به استاد بدیع الزمان فروزانفر می‌توان وارد

دانست ، با وجود توضیح دقیق و همه جانبه ای که در مورد ولی کامل و اشرافا و برخواطر و مراتب و مقامات وی داده اند وید طولایی کسه معمولاً در حل معضلات عبارتی دارند ، ظاهراً سعی لازم در روشن شدن معنی خود ابیات به کار نبوده اند و تنها به ذکر توجیهات مسطور در شرح انقروی با وجود عدم قبول آنها اکتفا نموده اند .

آقای دکتر محمد استعلامی در شرح شان همچنانکه خود نیز متذکر گردیده اند ، هم در تشخیص مرجع ضمیر " او " مصیب بوده اند و هم به منظور و مقصود مولوی بیشتر نزدیک شده اند و تنها به عقیده اینجانب در توجیه مصراع دوم بیت اول " لیک دیدیک به از دید جهان " نظرشان مطابق با گفتار مولوی نمی باشد . و دیگر اینکه ابلهی خاری معنی در این نیست که خود را کسی می شمارد بلکه در آن است که مرد خدا را یک فرد می داند . اینک پس از ذکر خود ابیات و شروح مربوطه و انتقاد بر آنها ، نظر خود را در مورد معنی و مفهوم دو بیت مورد نظر اظهار می دارد :

سخن در این ابیات در این مقوله است که افرا دگنا هکسار و بی سرمایه آخرت ، روز قیامت را که روز عرض اکبر است و در آن تمام خوبی ها و بدی ها در معرض دید همگان گذاشته می شود دوست ندارند و علاقه ای به دیدار چنان روز نشان نمی دهند ، همچنانکه درختان بی ثمر و خارهای بی معنی دشمن بهاران هستند زیرا که در بهار برومندی ها و بی ثمری ها در جلو چشم عموم قرار می گیرد و تمام عیبها و هنرها در آنظر همه ناظران جلوه گرمی شوند ، پس خاری معنی و بی ثمر بحق دوستدار خزان است زیرا در خزان فرقی بین گل های چمن آرا و خارهای نازیبا مشهود نیست . مولوی بعد از بیان این مطالب مطلب دیگری را عنوان می کند و می گوید : " باغبان هم داند آن را در خزان ... "

به نظر اینجانب عامل این غموض و دشواری در معنی این بیت دو مصراع دوم یعنی " لیک دیدیک به از دید جهان " است . اینجا زی که در مصراع دوم به کار رفته موجب ابهام و اشکال گردیده

است. درحقیقت به نظر من مصراع مزبور، پاسخ یا بازگویی اندیشه خارجی معنی نسبت به مفهوم مصراع اول است به این صورت که وقتی به خارجی معنی گفته شود یا از او پرسیده شود که تو که طالب خزان هستی و تصور می کنی که درخزان عیب و نقص تو را کس نمی داند آیا می دانی که باغبان وجودی ولی کامل حتی درخزان و در این دنیا نیز همسه نیکان و بدان و با روران و بی ثمران را تشخیص می دهد و ما هست و حقیقت آنان را می شناسد؟

آن وقت خارجی معنی پاسخ می دهد: باشد، درست است اما باغبان که یک نفر بیشتر نیست و مسلما "دیدیک" یعنی این که عیب و نقص انسان را یک نفر ببیند به مراتب بهتر از این است که همسه جهانیان از کمبودها و بدی های او آگاه باشند.

به عبارت دیگر اگر به خارجی معنی تفهیم بشود که کسی هست که حتی درخزان نیز زشت و زیبا را می شناسد در جواب می گوید باشد، مهم نیست او هر چه با شدیک نفر است نه همه جهان، اگر درخزان یک نفر عیب انسان را می داند، در بهار همه به نقص و بی معنی بودن او اطمینان می برند و مسلما دیدن یک نفر عیب انسان را از دیدن تمام مردم عالم بهتر است و مزیت خزان بر بهار را از نظر خارجی معنی این است. بعد مولوی می گوید که: "خود جهان آن یک کس است او ابله است".

اینکه خارجی معنی، باغبان وجود و مرد خدا را یک نفر تصور می کند اشتباه می کند درحقیقت آن باغبان و ولی کامل خود جهان است و خارجی معنی ابله و نادان است که او را یک فرد تصور می نماید. بنا بر این مرجع ضمیر "او" خارجی معنی است و اسنادا بلهیی به او هم از این باب است که مرد خدا و عارف کامل و ولی زمان را که در واقع و حقیقت "یک جهان" است با توجه به ظاهرش فرد و تنها و یک حساب می کند، اگر مردان خدا در ظاهر هر یک باشند درحقیقت جهان هستند و دیگران به تبع آنها زندگی می کنند و مانند ستارگان که

انوارشان تحت الشعاع نور ماه قرار گرفته و اجزای او به شمار می‌روند
جهان هم طفیل هستی مرد خدا و وابسته و جزء او به شمار می‌رود .
در تائید این نظریه می‌نماید که این موضوع یعنی اینکه
مردان خدا به صورت فرد و محدود در حقیقت همه جهان هستند و آن‌ها آنکه
انبیاء و مردان خدا را با توجه به صورت و قیاس به خود، واحد و فسرده
می‌انگارند " ابلهان " هستند، در مثنوی مولانا مکرراً مدهاست به
عنوان مثال ابیات زیر نقل می‌گردد :

هر پیمبر فرد آمد در جهان	فرد بود و صد جهان نش در جهان ^۱
عالم کبری به قدرت سحر کرد	کرد خود را در کهنین نقشی نورد
ابلهان نش فرد دیدند و ضعیف	کی ضعیف است آنک باشد حریف
ابلهان گفتند مردی بیش نیست	وای آنکوعا قبت اندیش نیست

والله اعلم بالصواب
دکتر امین پاشا جلالی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی